«شرق» گزارش می‌دهد: ۱۰ روایت از زندگی کودکان جانباز جنگ ۴۰ روزه

زخم‌های بزرگِ تن‌های کوچک

زهرا جعفرزاده

سارا نوراندیش

فرزین زهرا حیدری

مهیه عبدالهی

فرزین زهرا حیدری

آتنا قاسمی

سارا لاله‌باغ

آتنا قاسمی

روایت اول: «نازنین‌زهرا حیدری»؛ کودک ۱۲ ساله

روایت اول با «نازنین‌زهرا حیدری» شروع می‌شود؛ کودک ۱۲ساله‌ای که شب‌ها در اتاقش گریه می‌کند و از ترس نمی‌خوابد به مدرسه برود. او یکی از کودکان زخمی مدرسه شجره‌طیبه میناب است. حال روحی خوبی ندارد؛ درست مثل حال جسمی‌اش. پنج ماه بعد از حمله موشکی، موهایش ریخت و هر شب دارو می‌خورد. دکتر گفته این اختلال استرس پس از سانحه است که حالا خودش را نشان داده. دو جراحی سنگین پشت سر گذاشته و «اسحاق حیدری» پدرش می‌گوید دو جراحی دیگر هم مانده؛ یکی عمل بلک است و دیگری جراحی پلاستیک وسط ابرو و بینی. آن شبی که پدر درباره حال دخترش توضیح می‌داد، نازنین با چشمان پرگردی‌اش در اتاق خوابیده بود. پدر می‌گوید درگیر عوارض همین است. بینایی دارد اما به قول پدر، حدقه چشم چپ خیر خرد شده، مثل دندان‌های کاسه چشم برداشته شده و به جایش پروتز گذاشته‌اند. چشم بینایی دارد اما ضربه خورده و نازنین‌زهرا نمی‌تواند از شدت آسیب، سرش را پایین ببرد. کتاب که می‌خواند چشمانش متورم می‌شوند. سمت چپ صورت، آسیب جدی دیده. تهم اسفنده‌ماه وقتی موشک به مدرسه شجره‌طیبه میناب خورد، در آهنی کلاس روی نازنین افتاد. فک و صورتش شکست و این عارضه‌ها را برایش ایجاد کرد. ترکش به دست و پاهایش هم خورد، اما عمیق نبود. همه ترکش‌ها را بیرون آوردند و حتی داخل سرش هم بود. ریزریز و نقطه به نقطه. زخم ترکش‌ها روی سر و گردنش ماند.

امسال عکس ششم ثبت نامش کرده‌اند اما تا چند روز پیش، از نظر روانی توان رفتن به مدرسه را نداشت. پدر می‌گوید چند شب پیش گفت به معلمم بیام به‌زد. فردا می‌روم مدرسه. بیرجند نیز. ساعتی نگذشته بود که نازنین با خیالش خیس از اشک، درخواست لغو پیام را کرد. او از مدرسه‌رفتن می‌ترسد. پدر می‌گوید او را در مدرسه شاهد حدود ۱۵ کیلومتر دورتر از شجره طیبه ثبت‌نام کرده‌اند اما نازنین‌زهرا می‌ترسد؛ از موشک‌باران، انفجار، جیغ و صدای کمک‌های هم‌کلاسی‌هایش می‌ترسد. از تکرار خاطرات، از اینکه در آهنی کلاس دوباره روی بیفتد و نتواند جنب بخورد. تا هفته قبل کلاس‌ها آنلاین بود و سر کلاس حاضر می‌شد. دوستانش درس‌های جدید را برایش می‌فرستادند اما از وقتی حضوری شده دیگر همه‌چیز تعطیل شد.

آن‌طور که پدر می‌گوید، از نهم اسفند کسی حواسش به روان این کودکان نبوده. خیلی مقطعی افرادی سراغشان را گرفته‌اند اما کار مداومی انجام نشده. یعنی مثلا مشاوری به‌صورت مرتب بیاید و با این کودکان صحبت کند. این اتفاق نیفتاده؛ «یکی دو بار آمدند و رفتند». نازنین‌زهرا در این مدت شوک دیگری را هم تحمل کرده و آن‌هم ازدست‌دادن جنین مادرش بود. مادر بعد از ۱۲ سال انتظار در پرومه درمان و رفت و آمد به شیراز برای بهبود وضعیت نازنین، از دخترش کرونا گرفت و جنین را از دست داد. این اتفاق کل خانواده را وارد بحران دیگری کرد؛ «نازنین‌زهرا در پوستش نمی‌گنجید که قرار است بعد از این‌همه سال صاحب برادری شود اما این اتفاق نیفتاد». نازنین خود را در آینه می‌بیند و مدام تکرار می‌کند: «بابا کی صورتم خوب می‌شود؟ موهایم کی درمی‌آید؟» و قلب پدر پاره‌پاره می‌شود.

نوبای پرونده جانبازی در بنیاد شهید تشکیل شد. خانواده اما منتظر نظر کمیسیون پزشکی بنیاد است تا بتواند جد درجه دوم قرار است تعیین شود: «از اسفند تاکنون هنوز درصد جانبازی‌اش مشخص نشده». گفته‌اند پزشک کمیسیون به دلایل دخلی نیامده حیری می‌گوید: «فعلا خبری نیست». برای تمام نشدن این چیستان و باز شدن پرونده تشکیل شده تا به محض تشکیل پرونده، آنها تحت پوشش بیمه تکمیلی در حد کلیه توان قرار گرفته‌اند اما مشکل از اینجا شروع می‌شود که بیمه جراحی‌های زیبایی را تقبل نمی‌کند: «درمان جراحت‌های نازنین جزء عمل‌های زیبایی به شمار می‌رود؛ عمل بلک، بینی و فک. همه اینها نیاز به ترمیم دارد». آنها سر جمع در این مدت بالای ۱۰۰ میلیون تومان هزینه کرده‌اند، بخشی از هزینه‌ها را هم استان قدس پرداخت کرده و بخشی را هم مدرسه. کار پر آزاد است و وابسته به اینترنت. او ماه‌ها به دلیل قطعی اینترنت بیکار بود و هر هزینه‌ای برایشان به بحران تبدیل می‌شد.

پزشک نازنین در شیراز است و باید دوباره مراجعه کند: «مجروحیت نازنین‌زهرا به دلیل آسیب به چشم از سایر مجروحان مهاجم میناب شدیدتر است». علائمی دچار سوختگی‌های درست و نا شده‌اند، پر در مراسم تشییع کودکان میناب شرکت نکرده، می‌گوید توان روحی‌اش را نداشته و فقط برای کاری یک بار ولور فلدار شده و می‌گوید «خواستم تا ۴۰ روز همه جنان باش» سایر مراز فرزندانش عزاداری می‌کنند که انگار همان صبح از دستشان داده‌اند. او هر روز به همسرش و باداوری می‌کند: «خدا را شکر نازنین زنده است». پدر از چشمان معصومه پرسیده‌اند؛ یاها را جمع کرده به شکم و خودش کلابه می‌کند. او می‌گوید روی یکی دو نفر تمرکز شد ولی جانبازان پرنگ‌دیدی مانند فراموش شده‌اند. آتها را به تلویزیون می‌آورند و مدام صحبت است. بنیاتی دارد اما به قول پدر، حدقه چشم چپ خرد شده، مثل دندان‌های کاسه چشم برداشته شده و به جایش پروتز گذاشته‌اند. چشمه بینایی دارد اما ضربه خورده و نازنین‌زهرا نمی‌تواند از شدت آسیب، سرش را پایین ببرد. کتاب که می‌خواند چشمانش متورم می‌شوند. سمت چپ صورت، آسیب جدی دیده. تهم اسفنده‌ماه وقتی موشک به مدرسه شجره‌طیبه میناب خورد، در آهنی کلاس روی نازنین افتاد. فک و صورتش شکست و این عارضه‌ها را برایش ایجاد کرد. ترکش به دست و پاهایش هم خورد، اما عمیق نبود. همه ترکش‌ها را بیرون آوردند و حتی داخل سرش هم بود. ریزریز و نقطه به نقطه. زخم ترکش‌ها روی سر و گردنش ماند.

امسال عکس ششم ثبت نامش کرده‌اند اما تا چند روز پیش، از نظر روانی توان رفتن به مدرسه را نداشت. پدر می‌گوید چند شب پیش گفت به معلمم بیام به‌زد. فردا می‌روم مدرسه. بیرجند نیز. ساعتی نگذشته بود که نازنین با خیالش خیس از اشک، درخواست لغو پیام را کرد. او از مدرسه‌رفتن می‌ترسد. پدر می‌گوید او را در مدرسه شاهد حدود ۱۵ کیلومتر دورتر از شجره طیبه ثبت‌نام کرده‌اند اما نازنین‌زهرا می‌ترسد؛ از موشک‌باران، انفجار، جیغ و صدای کمک‌های هم‌کلاسی‌هایش می‌ترسد. از تکرار خاطرات، از اینکه در آهنی کلاس دوباره روی بیفتد و نتواند جنب بخورد. تا هفته قبل کلاس‌ها آنلاین بود و سر کلاس حاضر می‌شد. دوستانش درس‌های جدید را برایش می‌فرستادند اما از وقتی حضوری شده دیگر همه‌چیز تعطیل شد.

آن‌طور که پدر می‌گوید، از نهم اسفند کسی حواسش به روان این کودکان نبوده. خیلی مقطعی افرادی سراغشان را گرفته‌اند اما کار مداومی انجام نشده. یعنی مثلا مشاوری به‌صورت مرتب بیاید و با این کودکان صحبت کند. این اتفاق نیفتاده؛ «یکی دو بار آمدند و رفتند». نازنین‌زهرا در این مدت شوک دیگری را هم تحمل کرده و آن‌هم ازدست‌دادن جنین مادرش بود. مادر بعد از ۱۲ سال انتظار در پرومه درمان و رفت و آمد به شیراز برای بهبود وضعیت نازنین، از دخترش کرونا گرفت و جنین را از دست داد. این اتفاق کل خانواده را وارد بحران دیگری کرد؛ «نازنین‌زهرا در پوستش نمی‌گنجید که قرار است بعد از این‌همه سال صاحب برادری شود اما این اتفاق نیفتاد». نازنین خود را در آینه می‌بیند و مدام تکرار می‌کند: «بابا کی صورتم خوب می‌شود؟ موهایم کی درمی‌آید؟» و قلب پدر پاره‌پاره می‌شود.

نوبای پرونده جانبازی در بنیاد شهید تشکیل شد. خانواده اما منتظر نظر کمیسیون پزشکی بنیاد است تا بتواند جد درصد قرار است تعیین شود: «از اسفند تاکنون هنوز درصد جانبازی‌اش مشخص نشده». گفته‌اند پزشک کمیسیون به دلایل دخلی نیامده حیری می‌گوید: «فعلا خبری نیست». برای تمام نشدن این چیستان و باز شدن پرونده تشکیل شده تا به محض تشکیل پرونده، آنها تحت پوشش بیمه تکمیلی در حد کلیه توان قرار گرفته‌اند اما مشکل از اینجا شروع می‌شود که بیمه جراحی‌های زیبایی را تقبل نمی‌کند: «درمان جراحت‌های نازنین جزء عمل‌های زیبایی به شمار می‌رود؛ عمل بلک، بینی و فک. همه اینها نیاز به ترمیم دارد». آنها سر جمع در این مدت بالای ۱۰۰ میلیون تومان هزینه کرده‌اند، بخشی از هزینه‌ها را هم استان قدس پرداخت کرده و بخشی را هم مدرسه. کار پر آزاد است و وابسته به اینترنت. او ماه‌ها به دلیل قطعی اینترنت بیکار بود و هر هزینه‌ای برایشان به بحران تبدیل می‌شد.

پزشک نازنین در شیراز است و باید دوباره مراجعه کند: «مجروحیت نازنین‌زهرا به دلیل آسیب به چشم از سایر مجروحان مهاجم میناب شدیدتر است». علائمی دچار سوختگی‌های درست و نا شده‌اند، پر در مراسم تشییع کودکان میناب شرکت نکرده، می‌گوید توان روحی‌اش را نداشته و فقط برای کاری یک بار ولور فلدار شده و می‌گوید «خواستم تا ۴۰ روز همه جنان باش» سایر مراز فرزندانش عزاداری می‌کنند که انگار همان صبح از دستشان داده‌اند. او هر روز به همسرش و باداوری می‌کند: «خدا را شکر نازنین زنده است». پدر از چشمان معصومه پرسیده‌اند؛ یاها را جمع کرده به شکم و خودش کلابه می‌کند. او می‌گوید روی یکی دو نفر تمرکز شد ولی جانبازان پرنگ‌دیدی مانند فراموش شده‌اند. آتها را به تلویزیون می‌آورند و مدام صحبت است. بینای